

اصول فقه حوزه دو فصلنامه علمی - پژوهشی
سال ششم | شماره نهم | پائیز و زمستان ۱۴۰۱
دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۱ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۳۱
مقاله پژوهشی، صص ۷۸-۵۱

بررسی تحلیلی تخصیص اکثر

سیدحسین منافی^۱ (نویسنده مسئول) - روح‌الله بهرام ارجاوند^۲

چکیده

یکی از بحث‌های مرتبط با عام، بحث تخصیص آن، در موارد متعدد است. تخصیص عام بدان جهت مهم است که مرتکز اذهان با شنیدن لفظ عام از متکلم انتظار ندارد که تعداد زیادی از زیرمجموعه عام خارج شود. برخی از علما در بررسی ادله و در مواردی که ناچار از تخصیص اکثر هستند، مواضع متفاوتی را نسبت به جواز و عدم جواز تخصیص اکثر اتخاذ می‌کنند. در فروعی قبح تخصیص اکثر لازم می‌آید از آنجاکه تخصیص اکثر به لحاظ افراد آن مخصص محقق می‌شود، لازم است معیار در استهجان تخصیص اکثر روشن گردد که استهجان به لحاظ انواع است و یا افراد مخصص. در این نوشتار به روش کتابخانه‌ای، جمع‌آوری اطلاعات به صورت رایانه‌ای پیرامون اهداف مورد نظر و به صورت تحلیلی-توصیفی و اجتهادی انجام شد. نتیجه این به دست آمد که اگر نکته عقلایی در تخصیص اکثر وجود داشته باشد، می‌تواند مجوزی برای آن باشد، در نهایت استهجان به لحاظ عنوان مخصص، ملاک است. اما ملاک ارائه شده در قضایای حقیقیه و خارجیه هرکدام متفاوت است و یکسان جریان ندارد.

واژگان کلیدی: تخصیص اکثر، استهجان، عموم، انواع، افراد.

۱. دانش آموخته سطح ۶ حوزه - manafi12@yahoo.com

۲. دانش آموخته سطح ۶ حوزه.

یکی از اصطلاحات کاربردی در فقه و اصول، لفظ تخصیص اکثر است. اگرچه اصطلاح مذکور در جای جای فقه توسط فقها استعمال شده است ولی شاید اولین کسی که اصطلاح مذکور را در معنای معروف آن استفاده کرده است علامه حلی در تذکرة الفقهاء و در مسئله وصیت مسلمان است. اصطلاح تخصیص اکثر در فروع فقہی متعدد فقط نام آورده شده است و صرفاً به عنوان یک لازمه مترتب بر بعضی از اقوال و استظهارات مطرح شده است بدون اینکه نسبت به اصطلاح مذکور تحقیق مفصلی صورت پذیرفته باشد تا از ورای بررسی اقوال، منشأ استهجان ادعایی و استثنائات احتمالی آن به دست آید.

نوشتۀ حاضر، با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و رایانه‌ای در سه بخش عمده تدوین شده است. در بخش نخست، اقوال متعددی که نسبت به جواز و عدم جواز تخصیص اکثر وجود دارد و ادله احتمالی آن مطرح و بررسی می‌شود. در بخش دوم، نیز با پیش فرض قبح تخصیص اکثر به بررسی ملاک قبح بودن پرداخته می‌شود. از این جهت که قبح انواع مربوط به مخصص معیار است و یا اینکه قبح افراد مربوط به مخصص معیار است؟ در بخش سوم نیز این موضوع بررسی می‌شود که آیا در ملاک بودن افراد یا انواع، میان قضایای حقیقیه و خارجیّه تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ مقاله مرتبط با این پژوهش با عنوان «استخراج و تدوین ضوابط ابای عام از تخصیص» به قلم سید رضا شیرازی و امین‌الله کربلایی رخنه، در فصلنامه علمی پژوهشی فقه و اصول ارائه شده است و صرفاً به بررسی علل قبح و ارائه ضوابطی جهت جواز تخصیص اکثر پرداخته است. اما آنچه در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته و در قالب اقوال هشت گانه مطرح شده استقصای کاملی از اقوال موجود در بحث به همراه بررسی آنها است تا بتوان به سیره عملی فقها در برخورد با اصطلاح مذکور دست یافت، علاوه بر اینکه در نوشتۀ حاضر به بررسی دو موضوع دیگر هم پرداخته شده است یعنی ملاک قبح نسبت به افراد و انواع و همچنین انواع و افراد در قضایای حقیقیه و خارجیّه و تفاوت آنها نیز بررسی شده است.



۱. اقوال در جواز و عدم جواز تخصیص اکثر

در مورد اینکه تخصیص اکثر از چیزهایی است که عامّ نسبت به آن آبی است، اقوال متعدّدی وجود دارد:

۱-۱. قول اوّل: جواز تخصیص اکثر مطلقاً

نسبت به جواز تخصیص اکثر سیّد مجاهد می‌گوید قول به جواز نظر سیّد مرتضی، شیخ طوسی و ابن ادریس است و اختلاف در این مسئله از ابن جنید نقل شده است و از کلام علامه استفاده می‌شود، این قول مورد اتفاق فقهای شیعه است؛ زیرا ایشان اختلاف در این مسئله را به فقهای عامّه منتسب کرده است. (طبائبی، ۱۲۹۶ق، ۱۷۶). ادله قول اول را در ادامه بررسی می‌کنیم.

الف. دلیل اوّل: مجاز بودن استعمال عامّ در غیر استغراق

استعمال عام در غیر استغراق، مجاز است و استعمال بعضی از مجازها ترجیحی نسبت به دیگر مجازها ندارد، پس استعمال عام به گونه‌ای که منجر به تخصیص اکثر شود که یکی از مجازها است نیز جایز است. سیّد مجاهد در این مورد می‌گوید استعمال عامّ در غیر استغراق مجازی است و برخی از افراد از افراد دیگر اولویّتی ندارند، پس جواز همه اقسام آن اثبات می‌گردد. و اگر اشکال شود به اینکه اراده اکثر از اراده اقلّ اولویّت دارد؛ زیرا به استغراق نزدیکتر است، در پاسخ می‌گوییم اولاً علّت جواز اطلاق لفظ عامّ بر بعضی از افرادش، این است که آن بعض، جزئی از معنای لفظ است و این مطلب در هر بعضی وجود دارد و ثانیاً تنها اثر اولویّت، رجحان دادن در فرض تعارض است، نه اینکه آن چیزی که اولویّت ندارد در فرض عدم تعارض ممنوع باشد، چنانچه استعمال حقیقی نسبت به استعمال مجازی اولویّت دارد، ولی این مطلب، موجب نمی‌شود که استعمال مجازی ممنوع باشد. (همان)

بررسی دلیل اول

از آنجاکه این مبنا که تخصیص موجب مجازیّت می‌شود ناتمام است و نظر صحیح، نظریّه تعدّد دالّ و مدلول است، این دلیل باید به گونه‌ای دیگر مطرح شود و آن اینکه تخصیص عامّ چه به صورت تخصیص اکثر باشد یا نه، موجب مجازیّت عامّ نمی‌شود و ترجیحی نسبت به





استعمال‌های حقیقی مختلف وجود ندارد، ولی این دلیل هم ناتمام است؛ زیرا مشکلی که برای تخصیص اکثر ذکر شده، استهجان عرفی آن است که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

ب. دلیل دوم: آیه شریفه «اوفوا بالعقود»

دلیل دوم استدلال به آیه شریفه «اوفوا بالعقود» (مانده: ۱) است. به این تقریب که در این آیه شریفه تخصیص اکثر رخ داده است؛ زیرا اکثر عقود، عقد صحیح و لازم نیستند و اگر تخصیص اکثر جایز نبود، این آیه باید مورد توجیه قرار می‌گرفت و تمسک به آن بر اصالة الصحة و اصالة اللزوم ناتمام بود، درحالی که مشهور فقها به این آیه شریفه استدلال کرده‌اند. (نراقی، ۱۳۷۵ ش، ص ۵-۲۲).

بررسی دلیل دوم

اولاً تخصیص اکثر بودن نسبت به آیه در صورتی است که ملاک را افراد قرار دهیم نه عناوین و ثانیاً اینکه مراد از آیه عقود به معنای معاملات باشد محل اشکال است و استدلال مشهور به این آیه شریفه ناتمام است (همان).

ج. دلیل سوم: جمع بین دو آیه شریفه

ممکن است دلیل سوم را با ضمیمه کردن دو آیه این‌گونه تبیین کرد که آیه شریفه «آب عبادی لیس لک علیهم سلطاناً الا من اتبعک من الغاوین» (حجر، ۴۲) به ضمیمه آیه شریفه «و لا غویتهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین» (ص، ۸۲-۸۳) دلیل بر جواز تخصیص اکثر است؛ زیرا اگر تعداد مخلصین کمتر است، پس گمراهان، بیشتر افراد انسان را تشکیل می‌دهند، لذا در آیه اول، تخصیص اکثر لازم می‌آید و اگر مخلصین بیشتر افراد انسان را تشکیل می‌دهند، تخصیص اکثر در آیه دوم پدید می‌آید (نراقی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۵، ص ۱۹۵).

بررسی دلیل سوم

مرحوم نراقی در رد دلیل سوم می‌گوید؛ اولاً استثناء در آیه اول منقطع است؛ زیرا گمراهان جزء بندگان خدا نمی‌باشند؛ زیرا بنده خدا کسی است که اقرار به بندگی خدا نماید و در عمل، آداب بندگی را رعایت کند و در آیه دوم نیز تخصیص اکثر رخ نداده است و ثانیاً؛ معلوم

نیست غاوین که تابع شیطان هستند بیشتر افراد انسان را تشکیل بدهند؛ زیرا انسان‌ها چهار دسته هستند: تابعین خداوند که دارای نفس مطمئنّه هستند، مؤمنین که دارای نفس لوّامه هستند که گاهی می‌لغزند و توبه می‌کنند، تابعین شیطان که دارای نفس اماره می‌باشند و مستضعفین که هیچ‌یک از این نفوس را ندارند که بیشتر افراد بشر را تشکیل می‌دهند و تنها شیطان بر گروه سوم مسلط است و از کجا معلوم که گروه سوم بیشتر افراد انسان در طول تاریخ باشند؟! و اما معنای آیه دوم، این است که شیطان به صدد گمراه کردن همه انسان‌ها است مگر انبیاء و اوصیاء، نه اینکه مقصود آیه، این باشد که شیطان غیر از مخلصین را گمراه می‌کند (تا در آیه اول تخصیص اکثر لازم بیاید)؛ زیرا همه غیر مخلصین از سوی شیطان گمراه نمی‌شوند؛ زیرا در میان آنها مؤمنین ابرار و مؤمنین معمولی که گاهی گناه می‌کنند و توبه می‌کنند و مستضعفین وجود دارند، پس در هیچ‌یک از این دو آیه شریفه، تخصیص اکثر رخ نداده است.» (همان، ۱۹۷-۱۹۸).

علاوه بر اینکه خروج غاوین، خروج یک عنوان است که افراد بسیاری دارد و ملاک در قبح تخصیص اکثر، عناوین است نه افراد و هم‌چنین بحث اصلی در مخصّص منفصل است و برخی از کسانی که تخصیص اکثر را مستهجن می‌دانند، در مخصّص متّصل قائل به چنین چیزی نیستند.

د. دلیل چهارم: وجود مقتضی و فقدان مانع

در استدلال چهارم گفته شده است که مقتضی جواز استعمال به شکل تخصیص اکثر موجود است و مانع آن مفقود است، پس چنین استعمالی صحیح است. اما اول، به این خاطر است که عامّ برای معنایی وضع شده است که اخراج برخی از افراد آن به صورت مجاز جایز است؛ زیرا بین معنای حقیقی و مجازی علقه عموم و خصوص وجود دارد، اگرچه علقه مشابهت در موارد تخصیص اکثر وجود ندارد. اما تنها مانعی که ممکن است ادّعا شود، قبیح بودن استعمال به صورت تخصیص اکثر است، ولی این قبح، کلیّتی ندارد، بلکه عارضی بوده و بارعایت جهاتی که کلام را زیبا می‌گرداند از بین می‌رود، بلکه گاهی چنین کلامی به درجه



بالایی از بلاغت می‌رسد، همان‌طور که تکرار از اموری است که طبع بشری آن را ناپسند می‌شمارد، ولی درعین‌حال، با مراعات برخی از نکات، نیکو شمرده می‌شود، مثل سوره الرحمن و مرسلات و در تخصیص اکثر نیز این‌گونه است، مثل اینکه این نکته لحاظ شود که افراد تخصیص خورده کالمعدوم هستند یا اینکه آنچه در تحت عامّ باقی‌مانده به خاطر شرافتی که دارد، گویا کل افراد عامّ است، چنانچه گفته می‌شود: زیدٌ کلّ الرّجل. (همان)

بررسی دلیل چهارم

نسبت به ردّ دلیل چهارم گفته‌شده است که وجود مقتضی که علقه بین معنای حقیقی و مجازی است در مقام، وجود ندارد و این‌طور نیست که هر عموم و خصوص علقه مجاز بودن باشد. این چه علقه است که اکثر محققین آن را نپذیرفته و شاهدی از واضع لغت بر آن وجود ندارد. علقه‌ها اموری توقیفیه هستند که باید از طرف واضع ثابت شود و این سبب قبح، امری دائمی است، نه عارضی، پس به‌هیچ‌وجه از بین نخواهد رفت. اما نکاتی که برای زیباسازی این نوع استعمال بیان شد، اشتباه فاحش است؛ زیرا نکات و اعتباراتی که اشاره شد، مجازی دیگر و از باب علقه‌های دیگر است، نه علقه عموم و خصوص (همان، ۱۹۸-۱۹۹).

اشکال به محقق نراقی نسبت به رد دلیل چهارم

چنانچه در ادامه خواهد آمد، نظر صحیح، این است که برخی از موارد تخصیص اکثر جایز است، پس دلیل چهارم که جواز برخی از موارد تخصیص اکثر را اثبات می‌کند متین است. اما اینکه ضابطه این موارد چیست، در بحث‌های آتی خواهد آمد.

اما اشکالی که محقق نراقی بر این دلیل گرفته ناتمام است؛ زیرا اولاً علقه به‌حسب حُسن آن به‌حسب طبع بشری است، نه اینکه توقیفی باشد و طبع بشری در برخی موارد تخصیص اکثر، حکم به استهجان نمی‌کند. و ثانیاً اینکه صحت این نوع استعمال از باب علقه عموم و خصوص است یا علقه دیگر مهم نیست. مهم، اصل اثبات وجود علقه و عدم استهجان این نوع استعمال در بعضی از موارد است که ایشان به آن اعتراف کرده است.

هـ. دلیل پنجم: جواز نسخ

دلیل پنجمی که می‌توان برای جواز تخصیص اکثر اقامه کرد، جواز نسخ است. با توجه به اینکه نسخ، یکی از انواع تخصیص است، یعنی تخصیص در زمان است و غالباً زمان بعد از نسخ، بسیار بیشتر از زمان قبل از نسخ است، پس این نشانگر عدم استهجان تخصیص اکثر است.

می‌توان این سؤال را مطرح کرد: آیا نزاع در جواز تخصیص اکثر مختص تخصیص افرادی است یا شامل تخصیص ازمانی نیز است؟ دو وجه وجود دارد: از جهتی ظاهر عناوین عموم دارد و شامل تخصیص ازمانی نیز است و از طرف دیگر، مقتضای انصاف، این است که عنوان تخصیص در کلمات ایشان، به تخصیص افرادی انصراف دارد، اگرچه تخصیص ازمانی در اینکه تخصیص آن تا حدی که یک فرد در تحت عامّ باقی بماند جایز است با تخصیص افرادی مشترک است. اگر اشکال شود که جواز تخصیص اکثر در نسخ بعد از رسیدن وقت عمل، مورد اتفاق اصولیون است، پس چگونه در حکم با تخصیص افرادی متحد است؟! در پاسخ می‌گوییم: اجماع بر جواز نسخ، از جهت جواز عقلی است، نه از جهت تخصیص لفظی بودن آن. (شیرازی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۶۹).

ولی جواب ایشان ناتمام است؛ زیرا مراد علماء از جواز نسخ بعد حضور وقت عمل، جواز لفظی آن است، نه جواز عقلی آن. آقا ضیاء عراقی و حکیم، تخصیص بودن نسخ را منکر شده‌اند. پس طبق این مبنا این استدلال بر جواز تخصیص اکثر باطل خواهد شد. آقا ضیاء عراقی می‌گوید: «نسخ به بیش از فعلیت خطاب منسوخ نیازی ندارد. اما توهم اینکه نسخ، نیازمند فعلیت منسوخ به معنای وجود خارجی شرایط که ملازم با محرّکیت عبد است، پس تنها نسخ در موارد حضور وقت عمل به منسوخ ممکن است، ناشی از اشتباه در اخذ مرتبه بعث و محرّکیت فعلی در مضمون خطاب است چنانچه فعلیت خطابات منوط به وجود شرایط در خارج است. شاهد آنچه گفتیم، این است که اگر مولا بگوید «إن جاءک زیدٌ فأکرمه» سپس بعد از مدّت کوتاهی قبل از آمدن زید آن را نسخ کند، عرف این کلام را قبیح و مستهجن نمی‌شمارد. این وجدان، بزرگترین شاهد است که صحت نسخ نیازی به





حضور وقت عمل به منسوخ و وجود خارجی شرایط ندارد. اگر نسخ، تخصیص زمانی بود، در این مثال، تخصیص مستهجن رخ می‌داد؛ زیرا تخصیص کثیری است که نزدیک به تخصیص کل عام است. پس نسخ در تشریعیات، مثل بداء در تکوینیات است، یعنی به انشاء و اعلام بر طبق مقتضیات بازمی‌گردد، به این صورت که موانع این مقتضیات را بر مکلفین مخفی می‌کند و از لفظ، مدلول آن را به شکل جدی اراده می‌کند، ولی خودآگاه است که مانع یا موانعی از آن در عالم تشریع یا تکوین وجود دارد. پس نسخ، تصرف در دلالت نیست، بلکه تصرف در آن، مثل توریه و تقیه، تصرف در جهت صدور است.» (عراقی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۸۳).

همچنین مرحوم حکیم در مورد اینکه آیا نسخ تخصیص است می‌گوید: «در کلام جماعتی مشهور شده که نسخ، تخصیص زمانی است، ولی صحت ظاهر این کلام مشکل است؛ زیرا گاهی دلیل منسوخ عموم زمانی ندارد، مثل امر ابراهیم به ذبح کردن فرزندش و گاهی عموم آن آبی از تخصیص است، لازمه این سخن، تخصیص اکثر مستهجن است. زیرا نسبت زمان باقی به زمان خارج شده، نسبت فرد نادر به فرد کثیر است و همچنین لازمه این سخن، جواز اتصال ناسخ به منسوخ، مثل سایر مخصّص‌ها است.

مثل اینکه گفته شود: «اکرم العالم دائماً الا بعد غد الی الابد» و لازم می‌آید که همه عمومات زمانیّه که در زمان لاحق، تخصیص می‌خورند، نسخ باشند، مثل عمومات لزوم که با دلیل برخی از خيارات که فوری نیستند تخصیص خورده است. پس مقتضای تحقیق، این است که نسخ، تصرف در اصالة الجهة است، نه اصالة الظهور. توضیح مطلب، اینکه حکم مجعول گاهی بر طبق مقتضای عناوین اولیّه موضوع است، مثل: «الخمر حرام» و گاهی بر طبق عناوین ثانویه است، مثل: «الغنم الموطوءة حرام» و گاهی برخلاف عنوان اولی و ثانوی به خاطر مصلحتی در خود حکم است که خود بر دو قسم است: اول: در موضوعش شک در حکم واقعی اخذ شده است، مثل: «کل مشکوک الحلّ حلال». دوم: در موضوع آن شک اخذ نشده است و در طول حکم واقعی نیست، بلکه ناسخ در عرض منسوخ است، مثل اینکه

بگوید: «يجب عليك السفر غداً» با اینکه سفر فردا مقتضی وجوب را ندارد و قبل از فردا این حکم را نسخ کند.

سه قسم اول در این مشترک‌اند که موضوع در حال وجود خارجی شدن، متّصف به حکم می‌شود، به خلاف قسم اخیر، زیرا باید نسخ قبل از حضور وقت عمل باشد. اما اجماع بر عدم وجوب اینکه نسخ قبل از حضور وقت عمل باشد، مراد از آن، عمل به مثل حکم منسوخ است، نه خود آن؛ زیرا حکم منسوخ که استمرار دارد، به تعدّد زمان‌های عمل، منحل می‌گردد، پس ناسخ که در بین این زمان‌ها وارد شده است، نسبت به احکامی که گذشته است، بعد از حضور وقت عمل است و نسبت به احکامی که زمان امتثالش فرانسیده، قبل از حضور وقت عمل است و ناسخ تنها دومی را رفع می‌کند و اولی را رفع نمی‌کند.

در دو قسم اول و قسم اخیر، شک در موضوع آنها اخذ نشده است، به خلاف قسم سوم. از این مطلب، تفاوت بین تخصیص و نسخ روشن می‌شود؛ زیرا تخصیص، با حکم ظاهری که از دلیل حجّیت اصالة الظهور در عامّ استفاده می‌شود منافات دارد و اگر خاصّ بعد از عامّ وارد شود، با این خطاب، آمد عمل به عامّ به پایان می‌رسد، ولی نسخ با حکم واقعی که عامّ به صورت ظهور بر آن دلالت می‌کند منافات دارد. تخصیص، مستلزم تصرّف در طریق مجعول به حکم عامّ است و بر خطای آن دلالت می‌کند، ولی نسخ، مستلزم تصرّف در خود حکم است، پس فرق بین تخصیص و نسخ در انشاء، نظیر فرق بین توریه و کذب در اخبار است.» (حکیم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۴۰).

۱-۲. قول دوم: عدم جواز تخصیص اکثر مطلقاً

ادله قول دوم عبارت است از:

الف. دلیل اول: مجاز بودن عام مخصّص

عامّ مخصّص مجاز است و صحّت استعمال مجازی منوط به وجود علقه بین معنای حقیقی و مجازی است و در عامی که دچار تخصیص اکثر شود، علقه وجود ندارد. این مطلب در کلام مرحوم نراقی در دلیل چهارم قول اول گذشت.





صاحب معالم در مورد استعمال عام در خاص می‌گوید استعمال عامّ در خصوص، مجاز است، لذا صحتّ آن نیازمند علقه است، پس در موارد تخصیص اکثر، استعمال عامّ صحیح نیست. اگر اشکال شود که در مقام، علقه جزء و کل وجود دارد؛ زیرا لفظی که برای کل وضع شده در جزء استعمال شده است و چنانچه محققین تصریح کرده‌اند، این علقه مطلق بوده و مشروط به چیزی نیست، در پاسخ می‌گوییم هر یک از افراد عامّ، بعضی از مدلول عامّ هستند، ولی اجزاء آن نمی‌باشند؛ زیرا مدلول عامّ تک‌تک افراد است، نه مجموع افراد، در حالی که کل و جزء تنها در مجموع افراد متصور است. پس تنها علقه در عامّ و خاصّ، علقه مشابّهت است که در موارد تخصیص اکثر موجود نیست. (جمال الدین، ص ۱۱).

بررسی دلیل اول

اولاً علقه در مقام، منحصر در علقه مشابّهت و علقه جزء و کل نیست؛ زیرا جایز است که علقه در مقام، علقه عامّ و خاصّ باشد و ثانیاً اینکه ایشان علقه کل و جزء را در عموم افرادی منکر شد ناتمام است؛ زیرا در این فرض، عامّ با دلالت مطابقی همانند عامّ مجموعی بر مجموع مرکّب دلالت می‌کند و بر تک‌تک افراد به دلالت تضمینیّه و ثالثاً محلّ بحث در جواز تخصیص اکثر شامل عامّ مجموعی نیز است، پس لازمه کلام صاحب معالم، جواز تخصیص اکثر در عامّ مجموعی است و رابعاً در موارد تخصیص اکثر، علقه مشابّهت وجود دارد و خامساً کلام ایشان مبتنی بر مجاز بودن عامی است که تخصیص خورده است.» (طباطبائی، ۱۲۹۶ق، ص ۱۷۷).

ب. دلیل دوم: استهجان تخصیص اکثر نزد عرف

عمده دلیل عدم جواز تخصیص اکثر، این است که اکثر بودن تخصیص، نزد عرف، موجب استهجان خطاب عامّ می‌گردد.

همان‌طور که در مباحث آتی خواهد آمد، اکثر بودن تخصیص در بعضی از موارد موجب استهجان می‌شود، نه همه موارد.

۳-۱. قول سوم: تخصیص اکثر مستهجن و قبیح

تخصیص اکثری مستهجن و قبیح است که افراد باقی مانده در عامّ فی نفسه کم باشد، نه نسبت به افراد اولیه عام.

مرحوم مراغی در مورد معیار استهجان می گوید استهجان تخصیص اکثر تنها در صورتی است که در تحت عامّ، مقدار زیاد قابل اعتنائی باقی نماند. (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۷). محقق اصفهانی هم در مورد استهجان می گوید استهجان تخصیص اکثر تنها در صورتی است که افراد باقی در عامّ بعد از تخصیص فی نفسه کم باشند بعد از اینکه زیاد بوده اند، ولی اگر افراد باقی مانده فی نفسه زیاد باشند، ولی نسبت به افراد خارج شده از عامّ کمتر باشند، استهجانی ندارد. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۶۴).

امام خمینی رحمته الله هم در این مورد می گوید تخصیص اکثر تنها در صورتی مضر به حجّیت شده و مستلزم لغویت خطاب عامّ می گردد که مستهجن باشد، به این صورت که با جعل قانون کلی منافات داشته باشد، مثل اینکه از عامی که شامل صد فرد می شود، نود و هشت فرد خارج شود. اما تخصیص اکثری که مستهجن نیست ممنوع نیست، مثل اینکه شصت فرد از آن خارج شود. (خمینی، ۱۴۱۸، ص ۱۳۴).

قول سوم، قول صحیحی است؛ زیرا عرف در مواردی که افراد باقی مانده فی نفسه زیاد باشند، استهجانی در تخصیص اکثر نمی بیند، ولی این قول نیاز به تصحیح دارد و آن اینکه در مواردی که افراد باقی مانده کم نیز باشند در صورتی که خطاب عام در مقام تعظیم صادر شده باشد، تخصیص اکثر جایز است.

۴-۱. قول چهارم: جواز تخصیص اکثر غیر مرجوح

اگر افراد باقی مانده فی نفسه زیاد باشند، تخصیص اکثر جایز و غیر مرجوح است و اگر زیاد نباشد، جایز و مرجوح است.

یکی از قائلین به قول چهارم محقق قزوینی است که می گوید «بنا بر تحقیق، تخصیص اکثر جایز است و مرجوحیت آن تنها در صورتی است که افراد باقی مانده فی نفسه کم باشند.



شاهد این مطلب، آیه شریفه: «اوفوا بالعقود» (مائده، ۱) است که اختلافی در حجّیت و تقدّم آن بر اصل اوّلی در معاملات، یعنی اصاله الفساد نیست، درحالی که افراد خارج شده از آن به مراتب از افراد باقی مانده بیشتر هستند؛ زیرا بیشتر انواع عقود در شرع باطل می باشند، علاوه بر عقودی که اصل آنها صحیح هستند، ولی به خاطر اختلال برخی از شروط صحت، حکم به فساد آنها شده است (مثل بیع غری) « (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۳۲۵).

اشکالی که مورد قول چهارم وجود دارد این است که همان طور که گذشت، اگر افراد باقی مانده فی نفسه کم باشند، نه تنها مرجوح است، بلکه جایز نیست.

۵-۱. قول پنجم: نسبت عام به افراد ضعیف و تخصیص اکثر جایز

اگر نسبت عام به افراد خارج شده ضعیف تر از افراد باقی مانده باشد، تخصیص اکثر جایز است. مراد از افراد ضعیف تر، افرادی هستند که رابطه کمتری با مدلول عام دارند، مثلاً غیر مجتهدین نسبت به مجتهدین رابطه کمتری با عنوان عالم دارند، به این معنا که مجتهدین نسبت به غیر مجتهدین، مصداق روشن تری برای علما می باشند.

شهید صدر در این باره می گوید: «اخراج افراد زیاد با یک عنوان استهجانی ندارد در صورتی که افراد باقی مانده افراد عرفیه باشند مخصوصاً اگر افراد باقی مانده برروشان نزد عرف بیش از افراد خارج شده باشد.» (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۴۱۲).

همچنین حائری در تعلیقه کتاب مباحث الأصول کلامی دارد که تأییدی بر قول هشتم است مبنی بر اینکه مسئله حمل بر فرد نادر یا تخصیص اکثر تنها در عامی جاری می شود که نسبت آن به افراد خارج شده خفیف تر از نسبت آن به افراد باقی مانده نباشد. اما اگر این گونه نباشد، مثل اینکه بگوید: «اکرم العلماء» و سپس بگوید: مراد من خصوص مجتهدین بود، استهجانی ندارد. (صدر، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۳۷).

اشکال قول پنجم: این تفصیل هم ناتمام است؛ زیرا اگر مقدار باقی مانده فی نفسه کم باشد، تخصیص اکثر مستهجن است اگرچه رابطه افراد باقی مانده نسبت به عام، قوی تر از افراد خارج شده باشد.

۶-۱. قول ششم: تخصیص همراه با جعل شروط و موانع

اگر به صورت جعل شروط و موانع باشد، تخصیص جایز است و گرنه جایز نیست. بهبهانی در مورد این قول می گوید برخی از مراتب تخصیص اکثر مستهجن است به گونه که کلام از موازین عرفیه خارج می گردد اگرچه غلط به حساب نمی آید. البته این در صورتی است که تخصیص حقیقی باشد. اما اگر تضییق دایره حکم به سبب جعل شروط و موانع، موجب اخراج اکثر افراد از حکم فعلی گردد اگرچه حکم اقتضائی بر طبق عموم وجود دارد، مطلقاً قبیح و استهجانی ندارد (موسوی بهبهانی، ۱۶۹).

نسبت به قول ششم لازم است تذکر داده شود که اگر خطاب عام بیانگر خصوص مقتضی برای حکم است، نه خود حکم، بیان شروط و موانع، تخصیص آن به حساب نمی آید و از بحث خارج است و اگر بیانگر خود حکم است، شرط یا مانع بودن، استهجان آن را از بین نمی برد.

۷-۱. قول هفتم: جواز تخصیص با غیر محصور بودن باقیمانده

اگر مقدار باقی عرفاً غیر محصور باشد، تخصیص اکثر جایز است. موسوی قزوینی در این باره می گوید اگر افراد باقی مانده در تحت عام، جماعتی باشد که عرفاً محصور نیست، عرف، تخصیص اکثر را صحیح می شمارد. (موسوی قزوینی، ۱۲۵۸ق، ۱: ۸۹). البته همان طور که گذشت، در جواز تخصیص اکثر، کثرت فی نفسه مقدار باقی مانده کافی است و نیازی به غیر محصور بودن آن نیست.

۸-۱. قول هشتم: جواز تخصیص در صورت استثناء اکثر

اگر تخصیص اکثر به صورت استثناء اکثر باشد جایز است و گرنه جایز نیست. دلایلی را می توان در این مورد مطرح کرد، که در ادامه بررسی می کنیم.

الف. دلیل اول

اگر کسی بگوید «له علی عشرة الا تسعة» اجماعاً باید یکی را پرداخت کند، در حالی که اگر این استثناء صحیح نبود، او ملزم به این مطلب نمی شد. اگر گفته شود اجماع بر الزام او به پرداخت یکی مستلزم جواز لغوی استثناء اکثر نیست؛ زیرا ممکن است حکم شرعی بر



عبارت فاسد نیز مترتب گردد، در پاسخ می‌گوییم آنچه از کلمات مجمعین استفاده می‌شود، این است که تنها در صورتی اقرار حجّت است که عبارت از جهت لغوی صحیح باشد. (طباطبایی، ۱۲۹۶ق، ص ۱۷۲).

ب. دلیل دوم

استثناء در معنا همانند تخصیص است، پس چون تخصیص اکثر جایز است، استثناء اکثر نیز جایز خواهد بود. اگر گفته شود این قیاس در لغت است و قیاس در لغت باطل است، در پاسخ گفته می‌شود مراد در اینجا استقراء است، نه قیاس، به این معنا که استثناء نوعی از تخصیص است و بیشتر انواع تخصیص جایز هستند، پس این نوع نیز جایز است؛ زیرا مشکوک، حمل بر غالب می‌گردد. ممکن است مراد قائلین به این وجه، این باشد که تخصیص اکثر با مخصّص منفصل جایز است، پس به طریق اولی در استثناء که مخصّص متصل است جایز خواهد بود یا اینکه عدم قول به فصل بین تخصیص اکثر و استثناء اکثر اقتضاء می‌کند که استثناء اکثر نیز جایز باشد. (همان، ۱۷۱). البتّه طبق این دلیل، تفصیلی بین تخصیص اکثر و استثناء اکثر نخواهد بود.

ج. دلیل سوم

ادعا شده است که عدم جواز استثناء اکثر یا به خاطر فهمیده نشدن مراد متکلم است که این گونه نیست؛ زیرا مخاطب در این موارد، مراد متکلم را می‌فهمد و یا به خاطر عدم استعمال آن در لغت است که این نیز باطل است. بله، این نوع استعمال در لغت، شایع نیست. و یا به خاطر خلاف حکمت بودن چنین استعمالی است که این نیز ناتمام است؛ زیرا ممکن است زید هزار درهم به کسی بدهکار باشد و اقرار به آن نماید و بلافاصله یادش بیاید که نهصد و نود درهم آن را پرداخت کرده، پس به صورت استثناء، این مقدار را استثناء می‌نماید.

ولی این ادعا ناتمام است؛ زیرا علّت عدم جواز، استعمال نشدن آن در لغت و عدم تجویز آن توسط اهل لغت است، علاوه بر اینکه شک در علّت صحت که استعمال است، مستلزم

شک در معلول آنکه صحت استعمال است، چنانچه همه امور توقیفی این گونه می باشند. (همان، ص ۱۷۳).

د. دلیل چهارم

در قرآن کریم استثناء اکثر رخ داده است. خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (حجر، ۴۲) «مَنْ» در اینجا بیانیته است؛ زیرا همه گمراهان تابعان شیطان اند و این گروه از دیگران بیشترند؛ زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۳) این آیه شریفه دلالت می کند که بیشتر مردم مؤمن نیستند و روشن است که هر کس که مؤمن نباشد گمراه است، پس بیشتر مردم گمراه هستند.

بررسی دلیل چهارم

این دلیل چند اشکال دارد: اولاً، لفظ عباد شامل ملائکه و بندگان دیگر خدا نیز می شود و مختص به انسان ها نیست، پس استثناء اکثر رخ نمی دهد و نفی ایمان از بیشتر انسان ها مستلزم نفی ایمان از بیشتر بندگان خدا نیست. ثانیاً سید عمید الدین می فرماید: مستثنی در آیه اول، همه گمراهان نیستند، بلکه گمراهانی هستند که تابع شیطان می باشند و احتمال دارد که این دسته از گمراهان، بیشتر بندگان خدا را تشکیل ندهند. ثالثاً در کتاب الاحکام آمده است: شاید «الّا» در این آیه شریفه به معنای «لکن» باشد، نه حرف استثنا. رابعاً در کتاب الاحکام آمده است: استثناء اکثر در صورتی ممنوع است که به عدد مستثنی و مستثنی منه تصریح شود، مثل اینکه گفته شود: «لَهُ عَلَى مَائَةِ الْآ تَسْعَةِ وَ تَسْعُونَ دَرَهْمًا» و در غیر این صورت ممنوعیتی ندارد، مثل اینکه گفته شود: «هَمَّةُ بَنِي تَمِيمٍ آمَدْنَدُ مَكْرَ اَوْبَاشِ اَنَّهُا» که در این صورت استهجانی نیست، حتی اگر تعداد او باش آنها بیشتر باشد. (همان، ۱۷۳).

هـ. دلیل پنجم

حدیث قدسی وجود دارد که دلیل بر جواز استثناء اکثر است: «كَلَّمَكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ اطْعَمْتُهُ» (نیشابوری، ۱۳۳۴ق، ج ۸، ص ۱۷). ولی این استدلال از جهت سندی و دلالی ناتمام است. (طباطبایی، ۱۲۹۶ق، ۱۷۳). البته شاید مراد از اشکال دلالی، این است که شاید مراد این





روایت، گرسنگی معنوی باشد، نه گرسنگی مادی، پس استثناء اکثر نخواهد شد. البتّه این احتمال خلاف ظاهر این روایت است. شاید هم مراد این است که ملاک در این موارد عنوان است نه افراد پس استثناء اکثر رخ نداده است.

و. دلیل ششم

صاحب کتاب مفاتیح الأصول می‌گوید: «شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: دلیل جواز، این است که مستثنی و مستثنی منه مثل شیء واحد هستند، پس قلّت یا کثرت افراد آن تأثیری ندارد. ولی دلیل ایشان ناتمام است؛ زیرا عدم تفاوت بین قلّت و کثرت ادّعای بدون دلیل است.» (همان).

می‌توان گفت که اگر نکته در تخصیص اکثر وجود داشته باشد، تخصیص مطلقاً جایز است. محقق داماد در این باره می‌گوید تقبیح عقلا نسبت به تخصیص اکثر تنها در صورتی است که در آن غرض عقلانی نباشد. اما اگر در آن غرض عقلانی وجود داشته باشد، استهجانی ندارد، مثل: اینکه «اکرم العلماء» را بگویند و با خطاب دیگری علماء فاسق را از این حکم خارج نمایند، به این غرض که سبب و مقتضی وجوب اکرام، عالم بودن است و فسق مانع از این مقتضی می‌گردد (محقق داماد، ۱۳۸۲ ش، ج ۲، ص ۲۵۰).

نظر نهایی راجع به تخصیص اکثر، این است که اگر نکته عقلایی در آن باشد، مثل تعظیم و یا مانند موردی که محقق داماد اشاره کرد، تخصیص اکثر جایز است و گونه جایز نیست، مگر اینکه افراد باقی مانده، فی حدّ نفسه زیاد باشند.

در پایان ذکر این نکته حائز اهمیت است که محلّ بحث در تخصیص اکثر، جایی است که ضرورتی مثل تقیّه وجود نداشته باشد و گونه قطعاً جایز است.

صاحب قلائد می‌گوید؛ تخصیص مورد و تخصیص اکثر و مشابه‌های آنها در صورت عدم ضرورت، قبیح و مستهجن می‌باشند. ولی در صورت ضرورت، مثل تقیّه شکی در جواز آن نیست (آخوند قمی، ۱۴۲۸ ق، ۲: ۱۳۵).

همچنین لازم به ذکر است که استهجان تخصیص اکثر، تنها نسبت به مخصّص منفصل است، نه مخصّص متّصل.

شیخ انصاری در مورد تخصیص اکثر در مخصص منفصل می‌گوید اگر مخصّص با عنوان واحدی باشد، تخصیص اکثر استهجانی ندارد، مثل اینکه گفته شود: «اکرم الناس» و در خطاب دیگری بگوید: «لا تکرّم الفسّاق» مخصوصاً اگر مخصّص، امری باشد که مخاطب در حین خطاب به آن آگاه است. (انصاری، ۱۴۱۶ق، ۲: ۵۳۷)

علم مخاطب به قید در حال خطاب، ازاین جهت موجب عدم استهجان می‌شود که مخصّص متّصل است.

محقق اصفهانی در مورد تخصیص اکثر در مخصص متصل می‌گوید اگر مخصّص متّصل باشد، استهجان تخصیص اکثر مسلم نیست. چگونه چنین استعمالی رکیک باشد، درحالی که در قرآن کریم که فصیح‌ترین کلام‌ها استعمال شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «إن عبادی لیس لک علیهم سلطانٌ الاّ من اتّبعک من الغاوین» (حجر، ۴۲) درحالی که گمراهان بیش از هدایت یافتگان می‌باشند. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ۱: ۲۶۴)

البته شاهی که ایشان آورده مبتنی بر این است که ملاک در تخصیص آیه را افراد بگیریم، نه عناوین، درحالی که در کلام محقق نراقی که در مباحث پیشین گذشت، پاسخ از تخصیص اکثر بودن این آیه شریفه گذشت. شهید صدر نیز شرط عدم استهجان تخصیص اکثر را این‌گونه بیان می‌کند که تخصیص اکثر در صورتی مستهجن است که کلام مقرون به قرائن لَبَّیْه نباشد که اکثر افراد را اخراج نماید و گر نه استهجانی وجود ندارد؛ زیرا آنچه مستهجن است، تخصیص اکثر عامّ به مخصّص منفصل است، نه مخصّص متّصل. (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۴۱۵).

همچنین مرحوم فاضل لنکرانی می‌گوید ظاهر آن است که تخصیص اکثر مطلقاً مستهجن است مگر اینکه مخصّص متّصل باشد که این در حقیقت، تخصیص نیست و اطلاق تخصیص بر آن از باب مسامحه است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰ق، ج ۴، ص ۶۴).



ولی سید مجاهد می‌گوید، آنچه از اطلاق کلمات اصولیون استفاده می‌شود، این است که محلّ نزاع، شامل مخصّص متّصل نیز است و اقوال مختلف در جواز یا عدم جواز تخصیص اکثر شامل هر دو نوع از تخصیص است (طباطبائی، ۱۲۹۶ق، ۱۸۰).

وجه سومی نیز در مقام وجود دارد و آن، تفصیل بین موارد مخصّص متّصل است، به این صورت که اگر مخصّص به صورت وصف باشد، مثل: «اکرم العالم العادل» استهجانی در آن نیست، ولی اگر به صورت استثناء باشد، مثل: «اکرم العلماء الاّ الفسّاق» ملحق به مخصّص منفصل است.

۲. اقوال در ملاک استهجان در تخصیص اکثر

بحث بسیار مهم در تخصیص اکثر، این است که ملاک در قبح و استهجان آن انواع هستند یا اصناف یا افراد؟

از آنجاکه گاهی به لحاظ انواع، تخصیص اکثر رخ نمی‌دهد، ولی به لحاظ افراد رخ می‌دهد یا برعکس، لازم است معیار در استهجان تخصیص اکثر روشن گردد. مثلاً در «اکرم الشعراء» که با مخصّص منفصل، شعرای فاسق از آن خارج شده‌اند، به لحاظ انواع، شعرا تخصیص اکثر نیست؛ زیرا شعرا یا فاسقند و یا عادل، ولی به لحاظ افراد، تخصیص اکثر است.

اصولیون در این رابطه دیدگاه‌های مختلفی دارند که به آنها اشاره کرده و آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۲. قول اول: ملاک، عنوان مخصّص است، نه افراد آن

لازم به ذکر است که مراد از انواع، انواع مربوط به مخصّص است، نه هر نوعی. مثلاً: در مثال: «اکرم العلماء» که بعد از آن، «لا تکرّم الفسّاق» می‌آید، انواع علماء از جهت عدالت و فسق لحاظ می‌شود، نه از جهات دیگر، مثل نحوی یا صرفی بودن و گرنه هیچ گاه تخصیص اکثر رخ نمی‌دهد؛ زیرا وقتی یک یا چند عنوان خارج می‌شود، هزاران عنوان در عامّ باقی می‌ماند.

شیخ انصاری در بحث حدیث «لا ضرر» می‌گوید اگر مخصّص با عنوان واحدی باشد، تخصیص اکثر استهجان ندارد، مثل اینکه گفته شود: «اکرم الناس» و در خطاب دیگری بگوید: «لا تکرّم الفسّاق» مخصوصاً اگر مخصّص، امری باشد که مخاطب در هنگام خطاب به آن آگاه است. (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۵۳۷).

محقق داماد نیز این نظریه را می‌پذیرد و در تبیین آن می‌گوید ملاک در استهجان تخصیص اکثر، طولانی کردن کلام از سوی متکلم است، درحالی که می‌توانست مراد جدی‌اش را با بیانی کوتاه‌تر به مخاطب منتقل کند، مثل اینکه قصد دارد که خصوص خالد و بکر اکرام شوند، ولی تعبیر «اکرم العلماء» را به کار می‌گیرد و بقیه علماء را تک تک خارج می‌نماید. پس از این مطلب روشن می‌شود که قبح تخصیص اکثر مختص مواردی است که مخصّص با یک یا دو عنوان خارج نشود و گرنه استهجان نیست؛ زیرا اطاله کلام رخ نداده است. (محقق داماد، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۵۰).

در مورد کلام این دسته از علما باید گفت نکته استهجان تخصیص اکثر، خصوص تطویل نیست و نقد مرحوم آخوند که خواهد آمد، بر این قول وارد است.

۲-۲. قول دوم: ملاک، مصبّ خطاب عامّ

اگر مصبّ عام، افراد باشد، ملاک، افراد است و اگر مصبّ آن، انواع باشد، ملاک، انواع است. لزوم تخصیص اکثر در آیه وفا در صورتی است که مراد از عموم عقود، عموم انواعی باشد، درحالی که این مطلب، نادرست است، بلکه مراد، عموم افرادی باشد، پس تخصیص اکثر لازم نمی‌آید (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۱۷).

آخوند خراسانی هم در این مورد می‌گوید عدم استهجان در عامی که در آن تخصیص اکثر رخ داده است، در صورتی است که افرادی که عامّ شامل آنها شده، عناوین باشد، نه اشخاص؛ زیرا در صورت اول، تخصیص اکثر نسبت به افراد عامّ لازم نمی‌آید، ولی در صورت دوم، استهجان وجود دارد، چه مخصّص با یک عنوان باشد یا چند عنوان (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰ق، ۲۸۴).



مرحوم مامقانی، عموم در عقود را به سه نوع تقسیم می‌کند؛ عموم در عقود به سه صورت تصوّر می‌شود؛ اوّل عموم به لحاظ افراد خارجی. دوم، عموم به حسب اصناف، مثل بیع‌های عربی و بیع‌هایی که ایجاب بر قبول آن مقدّم شده است. سوم، عموم به حسب انواع، مثل بیع و صلح و اجاره.

لزوم تخصیص اکثر در صورت اوّل، به خروج اکثر افراد است، اگرچه از مخصّص با عنوان واحد صنفی یا نوعی تعبیر شده باشد، مثل اینکه گفته باشد: «یجب الوفاء بکّل من افراد العقد الا ما کان منها بغیر العربی» و فرض، این باشد که بیشتر عقدها غیرعربی است. لزوم تخصیص اکثر در صورت دوم به خروج اکثر اصناف است، اگرچه مخصّص با عنوان نوعی واحد خارج شده باشد و در این صورت اکثر یا اقلّ بودن افراد مخصّص دخیلی ندارد و لزوم تخصیص اکثر در صورت سوم به خروج اکثر انواع است و اکثر بودن اصناف یا افراد دخیلی ندارد (مامقانی، ۱۳۱۶ق، ج ۲، ص ۲۴۰).

آیت‌الله سبحانی هم در این مورد می‌گوید اگر حکم در حقیقت به عنوان واحدی تعلّق گرفته باشد، مثل علماء در خطاب «اکرم العلماء» که مصداق‌های مختلفی مثل نحوی‌ها، صرفی‌ها و پزشکان را شامل می‌شود. حال اگر فرض کنیم در خطاب دیگری اطباء را از این حکم استثناء کند و افراد خارجیّه پزشکان بیش از سایر علماء باشد، استهجانی ندارد؛ زیرا ملاک، در قلّت و کثرت، عناوین است، نه افراد و مفروض، این است که در اینجا عناوین باقی بیش از عنوان خارج شده است (سبحانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۹۴).

صاحب کتاب منتقى ضمن قائل شدن به این نظریه متذکّر این نکته می‌شود که گاهی مصبّ عام، هم انواع است و هم افراد که در اینجا باید خاصّ ملاحظه شود که در آن، انواع ملاحظه شده یا افراد.

ایشان ادامه می‌دهد گاهی برای خطاب عامّ، دو جهت از عموم است: یکی عموم به حسب انواع و اصناف، مثل علماء که شامل نحوی‌ها، فقها و پزشکان و... می‌شود.



گاهی در حکم بر عالم، همه این اصناف لحاظ می‌شود و گاهی برخی از این اصناف لحاظ می‌گردد. دیگری عموم به حسب افراد این اصناف است که گاهی همه افراد آن مراد است و گاهی برخی از افراد با تحفظ بر عموم انواعی. در مثل این عامّ که شامل هر دو جهت از عمومیت می‌شود، اگر مخصّصی با عنوان واحد وارد شد که مشتمل بر افراد زیادی بود، دلیل خاصّ تنها با دلیل عامّ از جهت عموم انواعی تعارض کرده و نوع خاصّ از تحت عامّ خارج می‌گردد و تخصیص اکثر در این صورت مستهجن نیست. زیرا ملحوظ در تخصیص، جهت عموم انواعی بوده است و نسبت به این جهت، تخصیص اکثر لازم نیامده است. اما اگر خطاب خاصّ افراد را خارج کند، با عموم افرادی خطاب عامّ تعارض کرده و آن افراد را از تحت عامّ خارج می‌کند، تخصیص اکثر مستهجن رخ می‌دهد. اینها در صورتی است که خطاب عامّ ناظر به هر دو جهت از عموم باشد، ولی اگر تنها به جهت عموم افرادی نظارت داشته باشد، تخصیص اکثر مستهجن پدید می‌آید (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۴۱۷).

۲-۳. قول سوم: ملاک در استهجان تخصیص اکثر بر افراد

مرحوم فاضل لنکرانی می‌گوید ظاهر آن است که تخصیص اکثر مطلقاً مستهجن است، چه مخصّص، عنوان واحد باشد یا متعدّد، مثل اینکه بگوید: «اکرم العلماء» و در خطاب دیگری بگوید: «لا تُکرم غیر المراجع من العلماء» (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰ق، ج ۴، ص ۶۴). در مورد قول سوم لازم به ذکر است که اگرچه ملاک استهجان تخصیص اکثر، غرابت تعبیر است، ولی در صورتی که عنوان مخصّص، واحد باشد، غرابتی در تعبیر وجود ندارد.

۲-۴. قول چهارم: عنوان، ملاک تخصیص

ملاک، عنوان است به شرط اینکه افراد باقی‌مانده بسیار کم نباشند. پس اگر افراد باقی‌مانده بسیار کم باشند، تخصیص اکثر مستهجن است، اگرچه مخصّص، یک عنوان باشد.



شهید صدر در این باره می‌گوید: «اخراج افراد متعدّد با یک عنوان استهجان ندارد، در صورتی که افراد باقی مانده در تحت عامّ، افراد عرفیه باشند، مخصوصاً اگر افراد باقی مانده بروز عرفی بیشتری داشته باشند. (صدر، ۱۴۰۸ق، ۴: ۴۱۲).

امام خمینی رحمه الله در مورد ملاک ذکر شده در قول چهارم می‌گوید عدم استهجان تخصیص اکثر در جایی که مخصّص، عنوان واحد باشد، کلیّتی ندارد و لذا اگر بگوید: «همه انارهای این باغ را بخور مگر انارهای ترش» و فرض کنیم که تنها یکی از انارهای این باغ، ترش نیست، با وجود اینکه مخصّص، عنوان واحدی است، شکی در استهجان آن نیست. پس مناط در استهجان، جعل قانون کلی برای افراد اندک است و در این ملاک، فرقی بین واحد بودن مخصّص و متعدّد بودن آن نیست. (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۶۰۰).

نظر صحیح، نظریّه چهارم است؛ زیرا همان‌طور که گذشت، ملاک استهجان تخصیص اکثر، غرابت تعبیر است و در صورت کم بودن افراد باقی مانده، این نوع تعبیر، غرابت دارد.

شریف العلماء در اینکه مراد اصولیون در این بحث کدام صورت است می‌گوید تخصیص یا در خصوص افراد رخ می‌دهد و یا در خصوص اصناف و یا در مخصّص، افراد و اصناف ملاحظه می‌شوند که در این صورت شش احتمال وجود دارد:

۱. ملاک، افراد باشد. ۲. ملاک، انواع باشد. ۳. ملاک یکی از افراد و انواع باشد به این صورت که اگر به لحاظ یکی از این دو تخصیص اکثر پدید نیاید، تخصیص اکثر جایز است. ۴. ملاک، مصبّ عامّ باشد. ۵. اگر مصبّ عامّ، افرادی بود، ملاک، افراد است و اگر مصبّ آن انواع بود، ملاک، یکی از این دو است. ۶. برعکس احتمال پنجم، یعنی اگر مصبّ عامّ، انواع بود، ملاک، انواع است و اگر مصبّ آن، افراد بود، ملاک، یکی از این دو است (موسوی قزوینی، ۱۳۷۱ق، ۲۲۲).

با توجّه به اینکه احتمال‌های دوم و سوم و چهارم در عبارات قبلی بیان شد، پس سه وجه به چهار قول قبلی اضافه شده و در این بحث، هفت وجه وجود دارد. مسئله مهمی

که در این رابطه وجود دارد، این است که آیا در ملاک بودن افراد یا انواع، میان قضایای حقیقیه و خارجیّه تفاوتی وجود دارد یا خیر؟

۳. بررسی نوع ملاک در قضایای حقیقیه و خارجیّه

در این رابطه چند نظریّه وجود دارد:

۳-۱. نظریه اول

ملاک، مصبّ عام است، ولی تصویر عموم انواعی در قضایای خارجیّه مشکل است، پس در قضایای خارجیّه، ملاک همیشه بر افراد است، ولی در قضایای حقیقیّه، گاهی ملاک، افراد است و گاهی انواع.

محقق بجنوردی می‌گوید در اینکه ملاک در تخصیص اکثر، مصبّ عامّ است، فرقی بین قضایای حقیقیّه و خارجیّه وجود ندارد. بله، تصویر عموم انواعی در قضایای خارجیّه مشکل است، به خلاف قضایای حقیقیّه که گاهی افراد لحاظ می‌شوند و گاهی انواع و اصناف. در قسم اوّل از قضایای حقیقیّه حتّی اگر عنوان مخصّص، واحد باشد، تخصیص اکثر مستهجن است و در قسم دوم، تخصیص اکثر انواع آن مستهجن است، اگرچه افراد باقی‌مانده بیشتر از افراد خارج‌شده باشند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۱: ۲۲۸).

۳-۲. نظریه دوم

در قضایای خارجیّه ملاک بر افراد است و در قضایای حقیقیّه اگر تخصیص انواعی بود، ملاک بر انواع است و اگر تخصیص افرادی بود دو صورت دارد: یکی اینکه مخصّص افرادی به صورت جامع واحد باشد که در این صورت، آن جامع ملاک است، نه افراد و دیگری اینکه به صورت جامع واحد نیست که در این صورت، افراد، ملاک می‌باشند. میرزای نائینی می‌گوید عمومات بر دو قسم می‌باشند: قضایای خارجیّه و قضایای حقیقیّه و تخصیص در قضایای حقیقیّه بر دو قسم است: قسمی که موجب تصرّف در کبرای حکم می‌گردد و قسمی که موجب تصرّف در کلیّت کبری می‌شود.





زیرا گاهی قید بر مدخول ادات عموم وارد می‌شود که در حقیقت، تقييد است، نه تخصيص و گاهی بر ادات عموم وارد می‌گردد، ولی در قضایای خارجیّه دائماً بر ادات عموم وارد می‌گردد. پس در قضایای حقیقیّه اگر مخصّص از قبیل عناوین باشد، موجب تقييد مدخول می‌شود، مثل اینکه بگویند «اکرم العالم العادل». اما اگر مخصّص، افرادی باشد، اگر یقین حاصل شود که خروج این افراد به جامع واحدی است، موجب تصرّف در کبری می‌شود وگرنه موجب تصرّف در ادات عموم و کلیّت کبری می‌گردد. و در قضایای خارجیّه از آنجاکه جامعی بین افراد وجود ندارد، پس کبرایی وجود ندارد تا بر آن تخصیصی وارد گردد، پس تخصیص بر ادات عموم وارد می‌شود، پس اگر بگویند: «نُهب ما فی الدّار» تخصیص اکثر آن مستهجن است (خوانساری، ۱۳۷۳ق، ۲۱۰).

۳-۳. نظریه سوم

در قضایای خارجیّه، ملاک بر افراد است و در قضایای حقیقیّه، ملاک بر انواع است. مرحوم خویی می‌گوید اگر مفاد دلیل عامّ، قضیه خارجیّه بود، در قبح تخصیص اکثر بین اینکه مخصّص، یک عنوان داشته باشد یا چند عنوان فرقی نیست، ولی اگر به نحو قضیه حقیقیّه بود، ممکن است قائل شویم، در صورتی که عنوان مخصّص واحد باشد استهجانی نیست اگرچه بیشتر افراد عامّ خارج شوند؛ زیرا قضیه حقیقیّه قضیه است که خارج، تنها به صورت فرض و تقدیر در آن لحاظ شده است، پس بیشتر بودن افراد خارجی مخصّص ضرری به آن وارد نمی‌کند (خویی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۵۱۰). نظر صحیح در مقام این است که نسبت به قضایای خارجیّه، مصبّ عامّ ملاک است و همان‌طور که افرادی آن ممکن است، انواعی آن هم متصور است.

اما نسبت به قضایای حقیقیّه نظریّه دوم صحیح است، یعنی مصب عام ملاک است. البته همان‌طور که گذشت اگر مصبّ عام بر انواع باشد، شرط عدم استهجان تخصیص اکثر، این است که افراد باقی مانده بسیار کم نباشند. اما اینکه آیت‌الله خویی رحمته الله در این

قضایا، مطلقاً انواع را ملاک قرار داده‌اند، ناتمام است. اما راجع به کلام میرزای نائینی در این قضایا باید گفت که دو اشکال به ایشان وارد است. اولاً؛ درجایی که تخصیص، افرادی است، آمدن مخصّص با جامع واحد، باعث این نمی‌شود که ملاک، عنوان گردد. ثانیاً؛ ظاهر کلام ایشان در مواردی که مخصّص به خود کبری رجوع کند، نه به کلیّت کبری، عدم استهجان است؛ زیرا خود کبری مطلق است، نه عامّ و تقیید اکثر مانعی ندارد، درحالی‌که در مباحث آتی خواهد آمد که هیچ تفاوتی بین تخصیص اکثر و تقیید اکثر در استهجان و عدم آن وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

بعد از ذکر اقوال هشت‌گانه در مورد تخصیص اکثر و بررسی تمام آنها آنچه به‌عنوان دیدگاه صحیح اختیار شد مبنی بر این است که اگر نکته عقلایی در تخصیص اکثر وجود داشته باشد چنین تخصیصی جایز خواهد بود، مثل صورتی که خطاب عام در مقام تعظیم صادر شده باشد. اما اگر قرار بر این شد که تخصیص اکثر استهجان داشته باشد نسبت به اینکه ملاک در قبح و استهجان انواع هستند و یا اصناف و افراد، از آنجاکه گاهی به لحاظ انواع، تخصیص اکثر رخ نمی‌دهد، ولی به لحاظ افراد رخ می‌دهد یا برعکس، لذا لازم است معیار در استهجان تخصیص اکثر روشن گردد مثلاً در «اکرم الشعراء» که با مخصّص منفصل شعرا فاسق از آن خارج شده‌اند، به لحاظ انواع شعرا تخصیص اکثر نیست؛ زیرا شعرا یا فاسق‌اند و یا عادل، ولی به لحاظ افراد، تخصیص اکثر است. و نتیجه که حاصل شد این است که عنوان مخصّص ملاک است به شرط اینکه افراد باقی‌مانده بسیار کم نباشند. پس اگر افراد باقی‌مانده بسیار کم باشند، تخصیص اکثر مستهجن است، اگرچه مخصّص، یک عنوان باشد.

همچنین در فرضی که تخصیص اکثر استهجان دارد، نظر صحیح در مورد اینکه آیا در ملاک بودن تخصیص اکثر به لحاظ افراد یا انواع، میان قضایای حقیقیه و خارجیّه تفاوتی وجود دارد یا خیر، این است که نسبت به قضایای خارجیّه، مصبّ عام ملاک

است و همان طور که افرادی آن ممکن است، انواعی آن هم متصور است. اما نسبت به قضایای حقیقیه اگر تخصیص انواعی بود، ملاک بر انواع است و اگر تخصیص افرادی بود دو صورت دارد: یکی اینکه مخصّص افرادی به صورت جامع واحد باشد که در این صورت، آن جامع ملاک است، نه افراد و دیگری اینکه به صورت جامع واحد نیست که در این صورت، افراد، ملاک می باشند. البته همان طور که گذشت اگر مصبّ عام بر انواع باشد، شرط عدم استهجان تخصیص اکثر، این است که افراد باقی مانده بسیار کم نباشند.



صواعق خیزد

دوفصلنامه علمی پژوهشی، شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۷۶



منابع

قران كريم

۱. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق)، حاشية كتاب المكاسب، قم، انوار الهدى.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۰ق)، درر الفوائد في الحاشية على الفرائد، تهران.
۳. آخوند قمی، غلامرضا بن رجبعلی (۱۴۲۸ق)، فلاند الفرائد، قم.
۴. آشتیانی، میرزا محمدحسن (۱۴۰۳ق)، القواعد الفقهية (بحرالفوائد)، قم، کتابخانه آيت الله مرعشی نجفی قدس.
۵. آقا بهبهانی، علی (بی تا) مقالات حول مباحث الالفاظ، تهران.
۶. سبحانی، جعفر (۱۴۱۵ق)، الرسائل الاربع، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۷. جلال الدين، حسن بن زين الدين (۱۳۸۵)، معالم الدين و ملاذ المجتهدين، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ نهم.
۸. حسینی شاهرودی، محمود، نتائج الافكار في الأصول، قم.
۹. حکيم، سيد محسن طباطبائي (۱۴۰۸ق)، حقائق الأصول، قم، چاپ پنجم.
۱۰. _____ (۱۴۱۸ق)، تنقيح الأصول، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس.
۱۱. خميني، سيد روح الله موسوی (۱۴۱۸ق)، كتاب البيع (تقريرات، للخرم آبادي)، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس.
۱۲. خوانساری، موسی بن محمد نجفی (۱۳۷۳ق)، رساله في قاعدة نفی الضرر، تهران، المكتبة المحمدية.
۱۳. خویی، سيد ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد، قم، مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام.
۱۴. دربندی، آقا بن عابد، خزائن الاحكام، قم، بی تا.
۱۵. صدر، محمدباقر (۱۴۰۸ق)، مباحث الأصول، قواعد (قاعده میسور، قاعده لاضرر)، قم.
۱۶. _____ (۱۴۰۸ق)، بحوث في شرح العروة الوثقى، قم، مجمع الشهد آيت الله الصدر، دوم.
۱۷. طباطبائي، محمد بن علی (۱۲۹۶ق)، مفاتيح الأصول، قم.





۱۸. عراقی، ضیاءالدين (۱۴۲۰ق)، مقالات الأصول، قم، چاپ اول.
۱۹. فاضل موحدي لنكراني، محمد (۱۴۳۰ق)، دراسات في الأصول، قم.
۲۰. قزوینی، ابراهيم بن محمدباقر (۱۳۷۱ق)، ضوابط الأصول، قم.
۲۱. قزوینی، سيد علی موسوی (۱۴۲۷ق)، الاجتهاد و التقليد (التعليقة على معالم الأصول)، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ايران.
۲۲. قمی، سيد محمدحسينی روحانی (۱۴۱۳ق)، القواعد الفقهية (منتقى الأصول)، چاپخانه امير، قم.
۲۳. لاری، سيد عبدالحسين (۱۴۱۸ق)، تقريرات في اصول الفقه، قم.
۲۴. مامقانی، محمدحسن بن الملا عبد الله (۱۳۱۶ق)، غاية الامال في شرح كتاب المكاسب، مجمع الذخائر الاسلامية، قم.
۲۵. محقق داماد، محمد (۱۳۸۲)، المحاضرات (مباحث اصول الفقه)، اصفهان.
۲۶. مراغی، سيد مير عبد الفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوين الفقهية، قم، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۲۷. نراقي، مولى احمد (۱۴۱۵ق)، مستند الشيعة في احكام الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۲۸. _____ (۱۴۱۷ق)، عوائد الايام في بيان قواعد الاحكام، دريك جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
۲۹. نيشابوری، مسلم بن حجاج (۱۳۲۹ق)، صحيح مسلم، استانبول، دارالطباعة العامره.